

مخ‌نامه

ویژه‌نامه صفر

گزیده بیانات استاد زهره بروچردی
محرم و صفر ۱۴۴۷ - تیر و مرداد ۱۴۰۴

حاجیه‌ها

برفی‌زده سری روانه در صحرائی یک مشک و دو دست و غربت و شنهایی
بالحن خوشی زینب کبری می‌گفت: من هیچ ندیده‌ام بجز زیبایی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

مَحْنامِرم

ویژه نامِرم و محرم

مقدمه

محرم و بازگشت به خویشتن حقیقی

اشک، پاداش ندارد!

صاحب‌عزا که شدی، همه چیز عوض می‌شود

اربعین؛ فصل عاشقی

اربعین؛ روزی که عاشورا شکفت

سه‌ساله‌ی ارباب

سوار بی‌سوار

دستان سقا

هنگامی که بر حسین اشک می‌ریزی

مَحْنامِرم



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

اسکندر نامہ

برخی نام‌ها، فقط نام نیستند؛ نقشه راه‌اند و برخی واقعه‌ها، تنها در تاریخ رخ نداده‌اند؛ در جان بشر فرود آمده‌اند.

عاشورا، از همان جنس واقعه‌هاست.

برای ما، حسین تنها یک شهید نیست؛ یک حقیقت است. حقیقتی جاری در رگ‌های ایمان، در متن زیست مؤمنانه.

او نیامد که صرفاً کشته شود، آمد تا بایستد؛ تا مرز میان دین و قدرت را دوباره ترسیم کند. آمد تا به یادمان بیاورد: ایمان، گاهی هزینه دارد. و گاهی، باید تمام‌قد ایستاد حتی اگر تنها مانده باشی.

این نشریه، برداشتی است از سخنرانی‌های استاد زهره بروجردی در ایام محرم ۱۴۰۴ در مؤسسه علمیه علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام؛ و گزیده‌ای است از کتاب «اشک»، که در سال‌های پیشین براساس همین گفتارها تدوین شده است.

روایتی است از مواجهه با حسین؛ روایتی که نه ادعای جامعیت دارد، نه داعیه پایان. تنها یک ایستگاه تأمل است؛ برای دوباره نگریستن به قافله‌ای که از مدینه به کربلا رفت و تاریخ را به دو نیم کرد: پیش از حسین، و پس از او.

برای ما، حسین فقط نامی در کتاب نیست؛ فصلی زنده در زندگی است و این فصل، هیچ‌گاه به نقطه نمی‌رسد.

محمد نامی

محرم و بازگشت به خویشتن حقیقی

محرم، فقط یک تقویم تکرارشونده نیست؛ بهانه‌ای است برای بازگشت. بازگشت به فطرت، به ریشه، به آن «خودی» که سال‌ها زیر خروارها عادت و روزمرگی و فراموشی دفن شده است. حضور در کشتی اباعبدالله، یعنی سوار شدن بر موجی که ما را از ساحل دروغین زندگی مجازی مان جدا می‌کند و به عمق حقیقت می‌برد. حقیقتی که در آن، عزت و کرامتی نهفته است که خدای سبحان، در سرآغاز خلقت، در نهاد هر انسان نهاده است. محرم، فرصتی است برای صفر کردن خود. یک جور بازنشانی روح. ما در این ایام، دوباره از نو آغاز می‌کنیم. به خودمان رجوع داریم، به خویشتن اصیل، و از آن خودِ حبابی - که با هزار توجیه و سرگرمی شکل گرفته - عبور می‌کنیم.



اشک، پاداش ندارد!

ماه محرم که می‌رسد، حرف‌ها فرق می‌کند. محاسبه‌ها هم.

امام صادق (ع) فرمود:

«لِكُلِّ شَيْءٍ ثَوَابٌ إِلَّا الدَّمْعَةَ فِينَا»

«برای هر چیز پاداشی هست، جز اشکی که برای ما ریخته می‌شود.»

نه این که بی‌پاداش باشد. نه. اشک، آن قدر پاداش دارد که هیچ پاداشی نمی‌تواند با آن برابری کند.

از جنس پاداش خارج است. وارد مقیاسی می‌شود که در آن دیگر «ثواب» و «جزا» معنای عددی ندارند.

اشک، پاداش نمی‌گیرد؛ اشک، خودش پاداش است. خودش راه است، خودش مقام است، خودش درجات است. ما نمی‌دانیم آن درجات چه قدر بلندند.

فقط شنیده‌ایم:

«كان معنا في درجاتنا يوم القيامة»

«با ما در درجات ما خواهد بود...»

و این یعنی نه تنها از حسرت‌ها عبور کرده، بلکه وارد وادی بی‌نهایت شده است. وادی‌ای که در آن، دیگر خدا با اشک حرف می‌زند، با اشک جزا می‌دهد،

صاحب‌عزا که شدی، همه‌چیز عوض می‌شود

تنها مجلسی که در آن، هیچ‌کس مهمان نیست؛
تنها مجلسی که در آن، همه خود را «صاحب‌عزا» می‌دانند،
مجلس حسین است.

پیر باشی یا جوان، آشنا باشی یا غریب، سابقه‌دار هیئت باشی یا
اولین‌بار آمده باشی، همین که پا می‌گذاری به مجلس، اولین عنوانی
که به تو می‌دهند این است: صاحب‌عزایی.

اشک داری؟ بریز، نه مثل صاحب‌عزا؛ خود صاحب‌عزایی.

در زیارت عاشورا همین را می‌گوییم: «عَظِيمَ رِزِيَّتِي»

مصیبت تو حسین، نه فقط تو را، که من را داغدار کرده.

و این «من» یعنی من غرق گناه، من دورافتاده، من تهی، حالا در
هیئت حسین، دیگر «بی‌جا» نیستم.

می‌پرسم کجا بنشینم؟ می‌گویند: کنار بقیه صاحب‌عزاها.

و این یعنی هیچ‌کس در هیئت حسین، احساس غریبه بودن
نمی‌کند.

اربعین؛ فصل عاشقی

دفتر زندگی ما فصل‌های گوناگونی دارد؛ گاهی سرشار از زیبایی، گاهی آمیخته به تلخی؛ روزهایی که می‌درخشند، شب‌هایی که تیره‌اند. اما در میان همه این فصل‌ها، فصلی هست که با هیچ‌کدام قابل مقایسه نیست؛ فصلی که تقویمش را دل می‌نویسد، نه زمان. فصل حسین است.

چهل روز با کاروان حسین همراه شدن، فقط یک سنت آیینی یا مناسبت مذهبی نیست؛ سفری است درونی، به اعماق انسان. چهل روز شنیدن از حسین، گفتن از حسین، گریستن بر حسین، قدم زدن در امتداد همان راهی که کاروان اسرا رفت... این چهل روز، نه فقط حال آدم را عوض می‌کند، بلکه جنس آدم را عوض می‌کند. این فصل، فصل عاشقی است. فصل صاف شدن، خالص شدن، و آدم شدن. فصلی که اگر درست سپری شود، انسان را دیگرگون می‌کند؛ آن قدر که وقتی از آن بیرون می‌آیی، دیگر آن آدم سابق نیستی.

محرم و صفر، خصوصاً از عاشورا تا اربعین، فقط یک بازه زمانی نیست؛ فصل مشترک دل‌های مشتاقی‌ست که در جست‌وجوی معنا، راهی شده‌اند. راهی به سوی حسین.



اربعین؛ روزی که عاشورا شکفت

اگر عاشورا صحنه تجلی حسین است؛ اربعین، فصل درخشش زینب است. در اربعین، عاشورا به ثمر می‌نشیند. در عاشورا، تن‌ها ایستادند؛ در اربعین، دل‌ها.

و این زینب بود که با چهل روز غربت و اشک و اسارت، عاشورا را از کربلا به کاخ شام برد؛ از ظهر داغ دشت، تا بلندای تاریخ. اگر عباس، علم را در علقمه وا گذاشت، زینب آن را با دستان لرزان ولی استوار، به دوش کشید؛ از قتلگاه تا بازار کوفه، از خرابه شام تا دل‌های ما.

اگر حسین در یک روز ایستاد، زینب چهل روز دوید. با زنجیر برپا و داغ بر دل و اشک بر گونه؛ اما با صدایی رسا، چنان که کوه‌های شام را به لرزه انداخت. اربعین، آنجاست که ورق ظاهراً برنده یزید برمی‌گردد. آنجاست که قدرت، رسوا می‌شود و مظلومیت، خطبه می‌خواند. آنجاست که پیام عاشورا، دیگر نه یک ناله، که فریادی جهانی می‌شود؛ تا ابد.

آری، عاشورا روز حسین است؛ روز مردانگی. اما اربعین، روز زینب است؛ روزی که یک زن، با قامت خمیده، ایستاد به جای تمام مردانی که در کربلا سر داده بودند.

و این است راز اربعین؛ رازی که چرا هیچ پیامبر و امامی، اربعین ندارد. **جز حسین؛** چرا که عاشورای حسین، با اربعین زینب، جهانی شد.

سه ساله ارباب

شب قدر دختر حسین فرارسید، باید آماده قرآن سرگرفتن می شد.
ذکر زیر لب او در این مراسم «بابا، بابا» بود.
بالاخره بغضش شکست و فریاد او بلند شد.
در خرابه غوغا شد.
دل تنگی کار خود را کرد.
انتظار به پایان رسید.
برات ليله القدر به دست های کوچک او رسید.
از پدر عذرخواهی کرد.
پای او به قدری تاول زده بود که نمی توانست به استقبال پدر برود.
قد او به قدری کمانی شده بود که نمی توانست سرپا بایستد.
صورتش چنان نیلی بود که نمی توانست به پدر نشان دهد.
لباس عزا نداشت اما با بدن کبود خود، لباس عزای خود را نشان داد.
خدا کند نگاه حسین به گوش زخمی رقیه نیفتاده باشد!

«گزیده ای از کتاب «اشک»، اثر استاد زهره بروجردی»

سوار بی سوار

می‌خواهم از ذوالجناح بگویم...

از اسبی می‌گویم که تا آخرین لحظه در کنار مولایش بود و سخت‌ترین صحنه‌ها را دید.

از لحظه وداع این اسب می‌گویم.

از لحظه‌ای می‌گویم که اسب باید صاحبش را رها می‌کرد و با زین برگشته به خیمه‌گاه بازمی‌گشت.

از لحظه‌ای می‌گویم که این اسب با زین و ازگون عازم خیمه‌گاه شد.

از لحظه‌ای می‌گویم که این اسب با چشمانی اشک‌آلود صاحبش را بدرقه کرد.

از اسب بی سوار می‌گویم.

آن زمان که «أَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا إِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا مُحْمِماً بَاكِيًا.»

آن زمان که شیهه می‌کشید، سربه‌زیر و با یال خونین به سوی خیمه‌گاه می‌آمد.

آن زمان که دختران حسین اطرافش حلقه زدند و از او سراغ پدرشان را می‌گرفتند.

زینب از این اسب سراغ سوارش را گرفت.

و ذوالجناح اشک می‌ریخت...

«گزیده‌ای از کتاب «اشک» اثر استاد زهره بروجردی»



مخبرنامه

دستان سقا

از دست‌های سقای کربلا می‌گویم:
همان دست‌هایی که خود عمود خیمه است و چشم عالمی به آن‌هاست.

همان دست‌هایی که به آب، آبرو می‌بخشد،
کام تشنه‌کامان را سیراب می‌کند
و چشم مشک هم بر آن‌ها اشک می‌ریزد.

کنار علقمه چه شد که عباس، اباعبدالله را «برادر» صدا زد؟
می‌خواست به او بگوید مادرت اینجاست. بشتاب و مادر را ببین!
چه دیدار باشکوهی!
اما در آن صحنه، جای خواهری خالی بود.
زینب هنوز اشک می‌ریزد که نتوانست در کنار پیگر غرقه‌به‌خون
عباس حاضر شود.

«گزیده‌ای از کتاب «اشک»، اثر استاد زهره بروجردی»



خبرنامه





هنگامی که بر حسین اشک می‌ریزی، شبیه خوبان عالم می‌شوی.
هر گاه بر حسین می‌باری، شبیه پیامبران و اولیا و شهدا و ملائک می‌شوی.
آری، با این قطرات اشک، چقدر زود شبیه برترین‌ها می‌شوی!

کتاب «اشک»، مجموعه‌ای از ذکر مصائب حضرت اباعبدالله الحسین و خاندان و یاران حضرت است که به قلم استاد ارجمند، سرکار خانم زهره بروجردی به رشته تحریر درآمده است.
با خواندن این کتاب، شمع حسینیۀ دل روشن و محفل روضه‌ای برپا می‌شود.

جهت تهیه کتاب و ارسال نظرات خود
از طرق زیر با ما در ارتباط باشید:

۰۹۲۰۲۲۹۵۳۹۲

۰۲۱-۲۲۵۴۲۶۹۵ - ۲۲۵۵۷۰۹۲





www.emamraoof.com

تهران، خیابان دولت، بلوار کاوه، خیابان اخلاقی شرقی،
خیابان بهرام، کوچه محبوبه دانش غربی، پلاک ۱۲

۰۲۱-۲۲۵۴۲۶۹۵

۰۲۱-۲۲۵۵۷۰۹۲

بازگشت

محمد امامی

